



Criticism of Prinz's Epistemological View of the Theory of Moral Emotionalism



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Molae M.*

Department of Ethics, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran

How to cite this article

Molae M. Criticism of Prinz's Epistemological View of the Theory of Moral Emotionalism. Philosophical Thought. 2026;6(2):161-177.

ABSTRACT

The question of the role of emotions in morality has long been a concern of moral philosophers from the past to the present. Prinz's theory of moral emotionalism is one of the serious contemporary responses to this issue. This theory is a version of moral sentimentalism. According to this theory, morality is inherently dependent on emotions. In the epistemological sense, moral concepts are not only constructed from emotions but are, in fact, emotions. According to this view of moral emotionalism, moral concepts represent emotions that predispose the moral agent to a specific emotional experience in the range of approval or disapproval. In this article, after the semantics of moral emotionalism, an analysis of the epistemological view of this theory will follow, drawing on Prinz's perspective. Then, the evidence he relies on for the sufficiency and necessity of emotions for moral judgment will be examined. Finally, it will be shown that, according to recent findings, Prinz's evidence is not very capable of demonstrating the correctness of his claim.

Keywords Jesse Prinz; Moral Emotionalism; Emotions; Moral Judgment

CITATION LINKS

[Aharoni et al., 2012] Can psychopathic offenders discern moral wrongs? A new look at the moral/conventional distinction; [American Psychiatric Association, 2022] Diagnostic and statistical manual of mental disorders: Fifth edition text revision DSM-5-TR™; [Aristotle, 2000] Nicomachean Ethics; [Blair, 1995] A cognitive developmental approach to morality: Investigating the psychopath; [Blair, 1997] Moral reasoning and the child with psychopathic tendencies; [Cleckley, 2015] The mask of sanity: An attempt to reinterpret the so-called psychopathic personality; [Decety et al., 2013] Brain response to empathy-eliciting scenarios involving pain in incarcerated individuals with psychopathy; [Greene et al., 2001] An fMRI investigation of emotional engagement in moral judgment; [Haidt et al., 2000] Moral dumbfounding: When intuition finds no reason; [Hume, 1998] An enquiry concerning the principles of morals; [Hume, 2000] A treatise of human nature; [Kant, 2002] Groundwork for the metaphysics of morals; [Larsen, 2022] Are psychopaths moral-psychologically impaired? Reassessing emotion-theoretical explanations; [Kazemzadeh et al., 2013] Hacking's hof styles of reasoning; [Locke, 1975] An Essay Concerning Human Understanding; [Marsh, 2013] What can we learn about emotion by studying psychopathy?; [McDowell, 1985] Values and Secondary qualities; [Nagel, 1970] The possibility of altruism; [Prinz, 2002] Furnishing the mind: Concepts and their perceptual basis; [Prinz, 2004] Gut reactions: A perceptual theory of emotion; [Prinz, 2006] The emotional basis of moral judgments; [Prinz, 2007] The emotional construction of morals; [Prinz, 2008] Is morality innate?; [Prinz, 2011] Is empathy necessary for morality?; [Prinz, 2016] Sentimentalism and the moral brain; [Smetana et al., 1984] Abused, neglected, and nonmaltreated children's conceptions of moral and social-conventional transgressions; [Stanley et al., 2019] A reason-based explanation for moral dumbfounding;

*Correspondence

Address: Department of Ethics, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Al -Ghadir Boulevard, After Quds Town, Qom, Iran.
Postal Code: 3716146611
Phone: +98 (25) 32103000
molaeemaisam@gmail.com

Article History

Received: February 7, 2026
Accepted: March 19, 2026
ePublished: April 6, 2026

نقد تلقی معرفت‌شناختی پرینز از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی

میثم مولائی*

گروه اخلاق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

مساله نقش هیجانات در اخلاق، همواره یکی از دغدغه‌های فلاسفه اخلاق از گذشته تاکنون بوده است. نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی پرینز یکی از پاسخ‌های جدی معاصر به این مساله است. این نظریه، روایتی از احساسات‌گرایی اخلاقی است. طبق این نظریه اخلاق به نحو ذاتی به هیجانات وابسته است. در معنای معرفت‌شناختی، مفاهیم اخلاقی نه تنها برساخته از هیجانات اند بلکه چیزی غیر از هیجانات نیستند. طبق این تلقی از هیجان‌گرایی اخلاقی، مفاهیم اخلاقی، بازنمایاننده احساسی هستند که فاعل اخلاقی را مستعد تجربه هیجانی خاص در محدوده تایید یا عدم تایید می‌کنند. در این مقاله پس از معناشناسی هیجان‌گرایی اخلاقی، تحلیلی از تلقی معرفت‌شناختی از این نظریه، طبق دیدگاه پرینز خواهد آمد. سپس شواهدی که وی برای کافی و لازم بودن هیجانات برای قضاوت اخلاقی بر آنها اتکا می‌کند، بررسی خواهد شد. در نهایت نشان داده خواهد شد طبق یافته‌های اخیر شواهد پرینز چندان توانایی درست نشان دادن ادعایش را ندارد.

کلیدواژگان: جسی پرینز، هیجان‌گرایی اخلاقی، هیجانات، قضاوت اخلاقی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۸	*نویسنده مسئول: molaeeisam@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۸	آدرس مکاتبه: قم، بلوار الغدیر، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، دانشکده الهیات، گروه اخلاق
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۱۷	تلفن محل کار: ۳۲۱۰۳۰۰۰ (۰۲۵)

مقدمه

جدال میان نقش عقل و هیجان در اخلاق، به جد مهم‌ترین مساله‌ای است که در فرااخلاق ظهور کرده است. هیچ دیدگاهی در فرااخلاق نیست مگر آنکه به شکل مستقیم یا غیرمستقیم تحت تاثیر این چالش باشد. حوزه مطالعاتی در این زمینه به قدری فراخ است که پا را از فلسفه هم بیرون گذاشته است و امروزه تحقیقات بی‌شماری در علوم نظیر روان‌شناسی و عصب‌شناسی به این موضوع اختصاص یافته است. با تمرکز بر رویکردهای فلسفی به این موضوع و از نظر تاریخی، این مساله یکی از قدیم‌ترین مسایلی است که از دیرباز ذهن فلاسفه اخلاق را به خود مشغول کرده است. برای نمونه ارسطو از نقش سنجشگری، که کارکرد عقل است، در فرآیند زیست اخلاقی حمایت می‌کند [Aristotle, 2000]. بعدها کانت با شدت بیشتری همین مسیر را ادامه می‌دهد [Kant, 2002] تا جایی که پیروان معاصر وی، نظیر نیگل [Nagel, 1970]، بر همین موضع پافشاری می‌کنند. اما فلاسفه دیگری نظیر هیوم [Hume, 2000] و پیروان وی، در موضع مخالف تاکید می‌کنند. آنها اعتقاد دارند که اخلاق محصول انفعالات، یا بگوئید هیجانات، است.

جسی پرینز از جمله کسانی است، که همراه با احساسات‌گرایان، با طراحی نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی (Moral Emotionalism Theory; MET)، از نقش هیجانات در اخلاق دفاع می‌کند. از نگاه وی هیجانات، بر سازنده مفاهیم اخلاقی ما هستند و از این جهت به عنوان مولفه‌های مفاهیم اخلاقی ما نقش‌آفرین‌اند.

من در این مقاله سعی خواهم کرد پس از تحلیل نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی به تحلیلی مفصل از یکی از تلقی‌های این نظریه، یعنی تلقی معرفت‌شناختی از آن، بپردازم. سپس استدلال‌های پرینز، که مبتنی بر شواهد علمی هستند را بازسازی و بررسی خواهم کرد. در آخر مجموعه‌ای از نقدها به شواهدی که وی در دفاع از تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی ارائه کرده است را با استفاده از شواهد جدید علمی نقد کنم.

تلقی معرفت‌شناسی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی

ادعای اصلی پرینز در تلقی معرفت‌شناختی (حرف^E در ادامه MET اشاره به معرفت‌شناسی دارد) از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی (MET^E) چنین است [Prinz, 2007: 17]:

"مفاهیم اخلاقی، به طور ذاتی مرتبط با هیجانات هستند. (ME^E)"

قبل از بررسی دیدگاه پرینز درباره معرفت‌شناسی نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی، خوب است منظور از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی مد نظر وی را روشن کنم.

هیجان‌گرایی اخلاقی از نظر پرینز

پرینز معتقد است [Prinz, 2007: 1-8]:

"... سرچشمه اخلاق در ما است. خوبی آن چیزی است که ما آن را خوب می‌دانیم. بایستی آن چیزی است که ما آن را بایستی می‌دانیم. ... اخلاق یک برساخت انسانی است که از انفعالات ما سرچشمه می‌گیرد. ... اگر اخلاق به احساسات وابسته است، پس یک برساخت است، و اگر یک برساخت است، می‌تواند در زمان و مکان متفاوت باشد."

طبق آنچه پرینز ادعا می‌کند، "اخلاق به احساسات وابسته است" و در نظر وی "یک احساس (Sentiment)، گرایش به داشتن هیجانات (Emotions) است" [Prinz, 2006: 34]. پرینز در توضیح بیشتر دیدگاه خود می‌نویسد [Prinz, 2007: 13]:

"من از اصطلاح "هیجان‌گرایی" به عنوان یک برچسب کلی برای هر نظریه‌ای استفاده خواهم کرد که بگوید هیجانات به نحوی ذاتی هستند."

از آنچه در بالا آمد می‌توان ادعای پرینز را این‌گونه فهمید که "اخلاق به نحو ذاتی وابسته به هیجانات است". طبق نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی یک ارتباط ذاتی بین اخلاق و هیجانات وجود دارد. در نظر پرینز ارتباط ذاتی (Essential relation) در واقع "تعلق‌داشتن چیزی به ذات چیز دیگر" است؛ به این معنا که [Prinz, 2007: 19]:

"اگر کسی نتواند بدون ذکر A، ماهیت B را مشخص کند، آنگاه [می‌توان گفت] A به ذات B تعلق دارد."

بنابراین تلقی معرفت‌شناختی پرینز از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی هم‌ارزش با "هیجانات به ذات اخلاق تعلق دارند" (MET*) است.

برای وضوح دقیق‌تر نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی لازم است به‌اختصار نظریه هیجان پرینز را بیان کنم. در نظر پرینز هیجانات، نیازی به قضاوت‌ها به عنوان مولفه سازنده ندارند، از این جهت هیجانات، فرآیندی غیرشناختی هستند. این فرآیند غیرشناختی ذیل ارزیابی تجسم‌یافته رخ می‌دهد. در این معنا هیجانات بازنمایاننده تغییرات بدنمند هستند. به عبارت دیگر هیجانات حالت‌های درونی هستند که در پاسخ به تغییرات بدن رخ می‌دهند. همچنین هیجانات از طریق ژنتیک یا یادگیری، با توجه به بازنمایی محرک‌ها، الزاماتی را ایجاد می‌کنند که احتمال افزایش یا کاهش واکنش و پاسخ را در پی دارند. یعنی آنها ما را تشویق می‌کنند تا پاسخی را انتخاب کنیم که برای تداوم یا پایان‌دادن به موقعیت‌هایی که آنها را القا می‌کنند، مناسب باشد [Prinz, 2004].

تلقی معرفت‌شناختی پرینز

پرینز معتقد است که اخلاق به دو حیثیت (یا به دو جنبه) وابسته به هیجانات هستند: متافیزیکی و معرفت‌شناختی. از آنجایی که حیثیت متافیزیکی وابستگی اخلاق به هیجانات، موضوع این نوشته نیست از آن می‌گذرم.

پرینز تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی را از دو جهت دیدگاهی روان‌شناختی معرفی می‌کند. اول اینکه نظریه‌ای درباره مفاهیم اخلاقی است و برچسب معرفت‌شناختی در آن اشاره به همین مفاهیمی دارد که به عنوان ابزاری برای درک اخلاق استفاده می‌شوند. بر این اساس، تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی قرار است ایده‌ای در مورد ظرفیت ما برای فهم خاصه‌های اخلاقی به روشی استاندارد باشد. از جهتی دیگر، امور روان‌شناختی محمل کنش هستند. پس طبق تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی، قضاوت‌های اخلاقی انگیزش‌بخش هستند؛ زیرا حاوی هیجانات‌اند و هیجانات، انگیزش‌بخش‌اند. بنابراین پرینز نتیجه‌گیری می‌کند که تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی می‌تواند مستلزم درون‌گرایی انگیزشی (Motivational Internalism) باشد [Prinz, 2007: 17-18]:

"درون‌گرایی قضاوت انگیزشی [یا درون‌گرایی انگیزشی]، ... معتقد است که شخص نمی‌تواند بدون اینکه حداقل تا حدی انگیزه تبعیت از قضاوت خود را داشته باشد، صادقانه قضاوت اخلاقی کند."

پرینز سعی می‌کند معنای عبارت "به طور ذاتی مرتبط با" در تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی را این‌گونه دقیق‌تر نماید که ارتباط ذاتی ذکرشده در معنای ارتباط ساختاری (Constitution relation) یا در معنای گرایش به داشتن واکنش‌های هیجانی است. در معنای اول [Prinz, 2007: 16]:

"مفاهیم اخلاقی در صورتی به طور ذاتی با هیجانات مرتبط هستند که از هیجانات ساخته شده باشند. در این رویکرد، مصداق نمادین مفاهیمی مانند درست و نادرست، یا حالت‌های هیجانی‌اند یا دارای حالت‌های هیجانی به عنوان جزیی از اجزای تشکیل‌دهنده خود هستند."

اما کسانی که به معنای دوم باور دارند [Prinz, 2007: 16]:

"مجاز می‌دانند که در برخی مواقع افراد بدون هیچ هیجانی، قضاوت اخلاقی کنند، اما اصرار می‌کنند که در چنین مواقعی، افرادی که این قضاوت را انجام می‌دهند، گرایش به داشتن واکنش‌های هیجانی دارند."

بنابراین با تمرکز به عبارت "به طور ذاتی" در تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی، طبق توضیحات بالا دو گونه برداشت از آن قابل فرض است:

برای هر شخصی مانند S:

(MET^{E_S}) "به طور ذاتی"، مفاهیم اخلاقی (مانند ψ) مرتبط با هیجانات (مانند E) در S هستند اگر و تنها یا $E=\psi$ یا یکی از اجزای تشکیل‌دهنده ψ است.

یا

(MET^{E_w}) "به طور ذاتی"، مفاهیم اخلاقی (مانند ψ) مرتبط با هیجانات (مانند E) هستند اگر و تنها اگر داشتن گرایشی به E برای S، هنگام کاربرد ψ در قالب یک قضاوت از سوی وی، منطقاً غیرممکن نیست.

بیابید MET^E_S و MET^E_W را به‌ترتیب روایت قوی و ضعیف از MET^E بنامیم. در ادامه خواهید دید که پرینز از MET^E_W حمایت خواهد کرد.

حال که از نظر پرینز، معنای "به طور ذاتی" در MET^E ، طبق MET^E_W مشخص شد، باید معنای "مرتبط‌بودن" مفاهیم اخلاقی به هیجانات در MET^E را روشن کنم. به عبارت دیگر پرسش این است: 'به چه معنایی یا چگونه هیجانات با مفاهیم اخلاقی مرتبط هستند؟' به گمانم از نظر پرینز پاسخ این است:

برای هر شخصی (مانند S)، مفهوم اخلاقی (مانند ψ)، "مرتبط با" هیجان (مانند E) است اگر و تنها اگر:

ψ (ET₂MS)، پیداگر خاصه‌ای اخلاقی (مانند χ) است که احساسی را دربر دارد که S را مستعد

تجربه E در محدوده تایید یا عدم تایید می‌کنند.

طبق تحلیل اخیر، معنای "مرتبط‌بودن" مفاهیم اخلاقی به هیجانات در ME^E به "تز معرفتی نظریه حساسیت اخلاقی" (Epistemic thesis of moral sensitivity theory; ET₂MS) تعریف شده است. در ادامه لازم است با توجه به دیدگاه‌های پرینز، ET₂MS را روشن کنم. کار را با "پیداگر خاصه اخلاقی" آغاز می‌کنم.

در نظر پرینز، طبق نظریه فراطبیعی نظریه حساسیت اخلاقی، خاصه‌های اخلاقی، خاصه‌هایی در عمل هستند که احساس تایید یا عدم تایید را در وجود ناظر آن عمل ایجاد می‌کنند. احساس تایید (Sentiment of approbation) و احساس عدم تایید (Sentiment of disapprobation) ریشه در دیدگاه‌های هیومی‌ها دارد که معتقد به حس اخلاقی بوده‌اند. هیوم پس از آنکه مخالفت خود را با نقش عقل در داوری اخلاقی اظهار می‌کند، این داوری‌ها را از سنخ ادراک معرفی می‌کند. از این جهت، اخلاق را از سنخ احساس می‌داند [Hume, 2000: 3.1.2.1-4]. در نظر هیوم پس از آنکه ناظر، کلیه اطلاعات پیرامون موضوع مورد بررسی را در نظر گرفت، احساسی از سرزنش (عدم تایید) یا ستایش (تایید) در او ایجاد می‌شود. در نظر او این مانند ناظری است که احساس زیباشناختی او تحریک شده است [Hume, 1998: Appendix 1.12-13]. در همین راستا، مک‌داول ادعا می‌کند ارزش محصول حس تایید است و این حس تایید در واقع ریشه در خاصه‌ای دارد که در امور و کنش‌هایی است که محرک حساسیت انسان است. همان‌گونه که خاصه‌هایی از نوع کیفیات ثانویه در اشیا وجود دارد که در شرایط مناسب در ناظر آن تغییراتی در حساسیت وی ایجاد می‌کند تا شیئی به رنگ قرمز به نظر برسد، خاصه‌هایی هم در کنش‌ها وجود دارد که باعث تغییراتی در حساسیت انسان می‌شود و حس تایید/عدم تایید را برمی‌انگیزاند [McDowell, 1985: 118].

مفهوم "پیداگر" (Detectors) در ET₂MS، ریشه در نظریه بازنامایی پرینز دارد [Prinz, 2002: 123-124]:

"پیداگرها ... اغلب ساختاری دارند. اجزای آنها، اجزای چیزهایی را که باعث درگیر شدن آنها می‌شوند، تشخیص می‌دهند. ... آنها موجودات ساختار یافته‌ای هستند که از طریق ویژگی‌ها، وارد روابط قانون‌بنیاد می‌شوند و این کار را به واسطه ساختار خود انجام می‌دهند. ... علاوه بر این، پیداگرها، ... مستقیماً در ایجاد روابط علی محتوا از طریق ویژگی‌ها شرکت می‌کنند. پیداگرها، در واقع کار تشخیص‌گری را انجام می‌دهند."

از سوی دیگر پرینز بین دو گونه از محتوا تمایز قایل می‌شود؛ واقعی (Real) و نامی (Nominal). هر یک از این دو محتوا با آنچه لاک ذات واقعی و ذات نامی می‌نامید، مرتبط است. طبق نظر لاک، ذات واقعی، همان ساختمان داخلی واقعی‌ای است که هستی چیزی را دربر گرفته و از طریق آن، چیزی آن است که هست. اما ذات نامی در واقع ساختمان مصنوعی جنس و نوع است [Locke, 1975: Bo III.Ca III.15]. مثلاً از نظر لاک، ذات نامی طلا ایده مرکبی است شامل جسم زرد، با وزنی خاص و چکش‌خوار و غیره. در حالی که ذات

واقعی آن ساختمان بخش‌های نامحسوس آن است که تمام این ویژگی‌ها به آن بستگی دارد: [Locke, 1975: Bo III, Ca VI.2]. از این جهت [Prinz, 2002: 227]:

"محتویات واقعی را می‌توان مستقیماً با آنچه که لاک جوهرهای واقعی می‌نامد، شناسایی کرد و محتویات نامی را می‌توان با ویژگی‌هایی که توسط ایده‌هایی که جوهرهای نامی را تشکیل می‌دهند، شناسایی کرد."

بنابراین پیداگرها با توجه به دو محتوای اخیر، این‌گونه‌اند که [Prinz, 2004: 68]:

"پیداگرها، محتوای واقعی خود را از طریق ثبت محتوای نامی خود بازمی‌نمایانند. در پیداگرهای ردیاب ذات، محتویات واقعی و محتویات نامی، منطبق هستند، اما در پیداگرهای ردیاب ظاهر، این دو از هم جدا هستند."

از این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که طبق ET₂MS، مفاهیم اخلاقی (مانند ψ) تنها بازنمایی پیداگرانه‌ای از خاصه‌های اخلاقی نیستند، بلکه ψ ، احساسات تایید/عدم تایید را نیز بیان می‌کنند [Prinz, 2006: 37]. حتی ψ ، طبق ET₂MS، بازنمایاننده هیجانات هستند؛ زیرا طبق ET₂MS، ψ ، "احساسی را دربر دارد که S را مستعد تجربه E در محدوده تایید یا عدم تایید می‌کند." برای توضیح این مطلب، خاصه‌های اخلاقی چون با احساسات و احساسات، بخاطر گرایش هیجانی‌بودن، چون با هیجانات در ارتباط هستند، پس ψ ، غیر از بازنمایی خاصه‌های اخلاقی، بازنمایاننده احساسات تایید/عدم تایید و هیجانات نیز هستند [Prinz, 2004]:

"من فکر می‌کنم که مفاهیم اخلاقی دارای یک لایه اضافی از محتوای بازنمایی هستند که توسط دیگر نظریه‌پردازان حساسیت مورد توجه قرار نگرفته است. ... احساسات بازنمایاننده کیفیات ثانویه هستند، اما احساسات، ما را به تجربه هیجانی نیز می‌رسانند و هیجانات بازنمایاننده کیفیات ثانویه نیستند. آنها [اولاً] بازنمایاننده نگرانی‌ها [یا مضامین رابطه‌ای اصلی] هستند."

بنابراین [Prinz, 2007: 101]:

"... وقتی یک حالت هیجانی از یک احساس ایجاد می‌شود، هم کیفیات ثانویه‌ای که توسط آن احساس دنبال می‌شود، را بازمی‌نمایاند و هم یک نگرانی را. فوبیا را در نظر بگیرید. فوبیای احساساتی هستند که بازنمایاننده کیفیت ثانویه ترسناکی هستند، اما فوبیا خود را در هیجان ترس آشکار می‌کند. وقتی نسبت به چیزی واکنش فوبیک دارید، به طور همزمان به آن چیز ویژگی ترسناک بودن و ویژگی خطرناک بودن را نسبت می‌دهید، که [دومی] محتوای بازنمایی ترس است."

بنابراین ET₂MS به این معناست که ψ ، پیداگر خاصه‌های اخلاقی به عنوان محتوای واقعی خود است. اما این کار را از طریق ثبت هیجانات، به عنوان محتوای نامی خود انجام می‌دهد. همان‌طور که مشخص است ET₂MS تاییدکننده MET^{Ew}، به عنوان روایتی ضعیف از MET^E، است. زیرا طبق ET₂MS، ناظری مانند S هنگام به کارگیری مفهوم ψ مستعد داشتن تجربه‌ای از E است و این مانند گفتن داشتن گرایشی به E برای S، مطابق با MET^{Ew} است.

تا اینجا سعی کردم به تحلیل MET^E از نگاه پرینز بپردازم. در ادامه شواهدی که وی در تایید MET^E می‌آورد را بررسی خواهم کرد.

شواهد تایید‌کننده تلقی معرفت‌شناختی پرینز

پرینز معتقد است که MET^E لوازم و نتایجی دارد که وی سعی می‌کند با ارایه شواهدی در تایید آنها، نشان دهد که MET^E صادق است. این لوازم و نتایج عبارتند از:

($MET^{E_{R1}}$) هیجان‌ات همراه با قضاوت‌های اخلاقی هستند.

($MET^{E_{R2}}$) هیجان‌ات واقعاً بر قضاوت‌های اخلاقی تأثیر می‌گذارند.

($MET^{E_{R3}}$) هیجان‌ات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط کافی هستند.

($MET^{E_{R4}}$) هیجان‌ات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط لازم هستند.

پرینز دو دسته کلی از شواهد را برای تایید $MET^{E_{R1}}$ تا $MET^{E_{R4}}$ جمع‌آوری می‌کند. دسته اول شواهد ناظر بر $MET^{E_{R1}}$ و $MET^{E_{R2}}$ هستند که همراهی و همبستگی قضاوت‌های اخلاقی با هیجان‌ات را نشان می‌دهد. این دسته از شواهد حکایت از آن چیزی دارند که پرینز آن را مدل علّی (Causal model) می‌نامد. در این مدل تنها چیزی که نشان داده می‌شود این است که قضاوت‌های اخلاقی می‌توانند تأثیرات هیجانی داشته باشند. به عبارت دیگر قضاوت‌های اخلاقی علت شکل‌گیری هیجان‌ات هستند. بنابراین طبق این مدل قضاوت‌های اخلاقی پیش از هیجان‌ات روی می‌دهند. دسته دوم شواهد، یعنی شواهد ناظر بر $MET^{E_{R3}}$ و $MET^{E_{R4}}$ ، ضرورت هیجان‌ات برای قضاوت اخلاقی را نشان می‌دهند. از نظر پرینز این دسته از شواهد حکایت از یک مدل برساخت (Constitution model) دارند. در این مدل، مفاهیم اخلاقی ما برساخته از هیجان‌ات هستند.

طبق مدل علّی:

(CaM) اگر MET^E صادق باشد آنگاه یا ($MET^{E_{R1}}$) هیجان‌ات همراه با قضاوت‌های اخلاقی هستند، یا

($MET^{E_{R2}}$) هیجان‌ات واقعاً بر قضاوت‌های اخلاقی تأثیر می‌گذارند.

و طبق مدل برساخت:

(CoM) اگر MET^E صادق باشد آنگاه یا ($MET^{E_{R3}}$) هیجان‌ات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط کافی

هستند، یا ($MET^{E_{R4}}$) هیجان‌ات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط لازم هستند.

از آنجایی که CoM نسبت به CaM اساسی‌تر است و موفقیت شواهد ناظر بر آن، بر عکس شواهد ناظر بر CaM، به‌تنهایی می‌توانند درستی MET^E نشان دهند، من در ادامه شواهد موید CoM را بررسی خواهم پرداخت.

پرینز در توضیح CoM می‌نویسد [Prinz, 2016: 63]:

"[طبق این مدل] لازم نیست روایت جداگانه‌ای از اینکه احکام اخلاقی شامل چه مواردی می‌شوند ارایه شود. زیرا قضاوت‌های اخلاقی را با گرایش‌های هیجانی یکی می‌داند. ... این [مدل] بدان معنا نیست که قضاوت‌های اخلاقی چیزی فراتر از حالت‌های هیجانی هستند. در نتیجه، مدل برساخت تفکیک بین هیجان‌ات و قضاوت‌های اخلاقی را پیش‌بینی نمی‌کند. [بلکه در عوض] پیش‌بینی می‌کند که وقتی مردم قضاوت‌های اخلاقی واقعی می‌کنند، در حالت‌های هیجانی قرار می‌گیرند."

در ادامه لازم است از نظر پرینز، شواهد موید هر یک از دو مولفه تالی CoM را مورد بررسی قرار دهیم.

شاهد کافی بودن هیجانات

پرینز ادعا می‌کند اگر MET^E صادق باشد [Prinz, 2007: 29]:

"پس کسی باید بتواند در غیاب هرگونه توجیه عقلانی، نگرشی اخلاقی داشته باشد. [این به معنای آن است که] گرایش‌های هیجانی باید برای نگرش‌های اخلاقی کافی باشند."

اجازه دهید استدلال موجود در نقل قول بالا را این طور بیان کنم:

(P1) ممکن است S در غیاب توجیه‌های عقلانی، قضاوت‌های اخلاقی کند.

(P2) اگر ممکن باشد S در غیاب توجیه‌های عقلانی، قضاوت‌های اخلاقی کند آنگاه گرایش‌های هیجانی S برای قضاوت‌های اخلاقی او کافی هستند.

(P3) اگر گرایش‌های هیجانی S برای قضاوت‌های اخلاقی او کافی باشند آنگاه هیجانات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط کافی هستند.

∴ (MET^E_{R3}) هیجانات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط کافی هستند.

پرینز برای نشان دادن صدق P1 به مطالعه هایت و همکاران استناد می‌کند [Haidt et al., 2000]. در این تحقیق به آزمودنی‌ها سه سناریو که شرحی از معضلات اخلاقی بود و دو وظیفه فیزیکی ارائه شد. یکی از این سناریوها معمای هاینز بود که در آن هاینز بین دزدی دارو از داروخانه برای نجات همسرش و خودداری از دزدی باید یکی را انتخاب کند. سناریوی بعدی موردی خنثی و در عین حال منزجرکننده بود: زنای یک خواهر و برادر. سناریوی بعدی زنی را به تصویر می‌کشید که اجساد اهداشده به آزمایشگاهی در یک دانشگاه را تکه تکه کرده، می‌پزد و می‌خورد. اما دو وظیفه فیزیکی عبارت بودند از (۱) نوشیدن آب از لیوانی قبل و بعد از داخل کردن یک سوسک استریل‌شده در آن و (۲) امضا و سپس پاره کردن یک کاغذ که روی آن نوشته شده بود "من روح خود را بعد از مرگ به مبلغ دو دلار به فرد خاصی از آزمایشگران فروختم". در سناریوهای نوشتاری از آزمودنی‌ها خواسته شد قضاوت خود را درباره آن بگویند و در مورد وظایف فیزیکی از آنها خواسته شد تا آن وظایف را انجام دهند. همچنین به آزمودنی‌ها گفته شد که مصاحبه‌گری که در مقابل وی نشسته است از آنها می‌خواهد که دلایل خود را توضیح دهند و سپس دلایل آنها را زیر سوال خواهد برد. همچنین آزمودنی‌ها امکان اعتراض و خودداری از قضاوت و انجام وظایف را داشتند. نمونه‌ای از چالش افکنی‌های آزمایشگر برای استدلال آزمودنی‌ها برای نادرست بودن زنای خواهر و برادر این بود که این عمل به کسی آسیب نمی‌رساند یا منجر به نادرستی آن نیست. همچنین هنگامی که آزمودنی‌ها از نوشیدن آب بعد از آنکه سوسک استریل را وارد لیوان کردند، خودداری می‌کرد، مصاحبه‌کننده به آن اعلام می‌کرد که سوسک مورد نظر عقیم شده است. همچنین اگر آزمودنی‌ها از امضای کاغذ فروش روح خود در قبال دو دلار خودداری می‌کردند، مصاحبه‌کننده اعلام می‌کرد می‌توانند کاغذ را بعد از امضا پاره کنند یا اینکه روی آن نوشته است که این قرارداد الزام‌آور نیست.

طبق نتایج به دست آمده اکثریت آزمودنی‌ها دزدیدن دارو توسط هاینز را نادرست ندانستند و در مقابل، زنای خواهر و برادر و خوردن گوشت اجساد را نادرست دانستند. ۳۷٪ از لیوانی که سوسک استریل در آن فروبرده شده بود، نوشیدند و تنها ۲۳٪ کاغذ فروش روح خود را امضا کردند. درصد کسانی که مصاحبه‌کننده قضاوت آنها را تغییر داده بوده به طور میانگین ۱۶٪ بود. اکثر آزمودنی‌ها که استدلال‌های آنها در چالش مصاحبه‌شونده شکست خورده بود اظهار می‌کردند که "می‌دانند عمل زنای خواهر و برادر نادرست است اما نمی‌توانند چرایی آن را توضیح دهند" و متحیر شده‌اند. آنها می‌گفتند که "می‌دانم زنای خواهر و برادر یا خوردن گوشت اجساد نادرست است اما نمی‌توانم دلیلی برای آن بیابم". هایت و همکاران این حالت را تحیر اخلاقی (Moral

(Dumbfounding) نامیده‌اند. علی‌رغم اینکه آزمودنی‌ها دچار تحیر اخلاقی بودند، تنها ۱۶٪ نظرشان را تغییر دادند. اکثریت آنها هیچ استدلالی برای قضاوت خود نداشتند، چون دچار تحیر اخلاقی بودند اما قضاوت خود را تغییر ندادند.

P2 فرض می‌کند که در شکل‌دهی قضاوت‌های اخلاقی، توجیه‌های عقلانی یا هیجانات نقش دارند. اما ممکن است اشکالی برای آن مطرح شود. ممکن است کسی بگوید که صرف اینکه کسی توجیه عقلانی برای قضاوتی اخلاقی ندارد مستلزم آن نیست که گرایش‌های هیجانی او در این امر نقش دارند و لذا کافی هستند. وی ممکن است یک فطرت‌گرایی اخلاقی باشد. بنابراین به جز احتمالی که در P2 مطرح شده است، احتمال دیگری هم وجود دارد. اما پرینز این احتمال را نمی‌پذیرد. از نظر او فطرت‌گرایی اخلاقی موجه نیست [Prinz, 2008]. در نتیجه‌گیری از یافته موید P1، و استلزام موجود در P2، پرینز می‌نویسد [Prinz, 2006: 31]:

"چنین یافته‌هایی نشان می‌دهند که ما می‌توانیم صرفاً با داشتن یک هیجان منفی نسبت به عملی، این باور را شکل دهیم که چیزی از نظر اخلاقی نادرست است. از این نظر، هیجانات برای ارزیابی اخلاقی کافی است."

بنابراین اگر احتمال فطرت‌گرایی اخلاقی را نادیده بگیریم و نتیجه‌گیری اخیر را هم قبول کنیم، پس آنچه P2 بیان می‌کند درست خواهد بود. P3 هم می‌تواند واضح باشد اگر به ازای هر S قضاوت‌های اخلاقی S دربردارنده هیجانات او باشد، پس قضاوت‌های اخلاقی دربردارنده هیجانات هستند. اگر این توضیحات صادق باشد، MET^E_{R3} صادق است.

شواهد لازم‌بودن هیجانات

مطابق با چهارمین لازمه MET^E، هیجانات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط لازم هستند. فرض کنید عمل ϕ یک عمل نادرست است، آنگاه استدلال زیر مسیر استنتاج MET^E_{R4} را نشان می‌دهد:

(P4) ممکن نیست که S در حالت فقدان گرایش‌های هیجانی نسبت به عمل ϕ ، قضاوت‌های اخلاقی انجام دهد.

(P5) اگر ممکن نباشد که S در حالت فقدان گرایش‌های هیجانی نسبت به عمل ϕ ، قضاوت‌های اخلاقی انجام دهد آنگاه هیجانات S برای قضاوت‌های اخلاقی وی شرط لازم هستند.

(P6) اگر هیجانات S برای قضاوت‌های اخلاقی وی شرط لازم باشند آنگاه هیجانات برای قضاوت‌های اخلاقی شرط لازم هستند.

∴ (MET^E_{R4}) هیجانات برای قضاوت‌های اخلاقی، شرط لازم هستند.

پیش از آنکه به P4 بپردازیم، چرایی درستی P5 را در نظر بگیرید. این گزاره در واقع مبتنی بر قاعده شرط ضروری (لازم) است. طبق این قاعده A برای B ضروری یا لازم است اگر و تنها اگر وجود B بدون A ممکن نباشد. مقدمه P5 دقیقاً همین قاعده را در خود دارد. مواردی مانند P6 را هم که پیش از این توضیح دادم. پس می‌ماند P4، چه شاهی می‌تواند آن را تایید کند؟ از نظر پرینز افراد دچار اختلال شخصیت ضداجتماعی (Antisocial Personality Disorder; APD) یا جامعه‌ستیزها (Psychopaths) نمونه‌ای هستند که صدق P4 را نشان می‌دهند.

در متن بازنگری‌شده از ویرایش پنجم کتاب راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی، تالیف انجمن روان‌پزشکی آمریکا که در سال ۲۰۲۲ به چاپ رسیده است، ویژگی‌های این اختلال دارای الگوی نافذی از

بی‌اعتنائی و نقض حقوق دیگران است که عبارت است: عدم رعایت هنجارهای اجتماعی در زمینه رفتارهای اجتماعی، فریبکاری مکرر جهت دستیابی به منفعت و لذت شخصی، تحریک‌پذیری و پرخاشگری، بی‌احتیاطی نسبت به سلامت و ایمنی خود و دیگران، بی‌مسئولیتی مستمر، فقدان پشیمانی. در ادامه ذکر شده است مبتلایان به اختلال شخصیت ضداجتماعی اغلب فاقد همدلی بوده و نسبت به احساسات، حقوق و رنج دیگران معمولاً سنگدل و بی‌رحم، خودخواه، تحقیرکننده و سرزنشگر هستند [American Psychiatric Association, 2022: 748-750].

با توجه به ویژگی‌های افراد دچار APD درست است که هم‌نوا با پرینز آنها را ضداخلاق‌گرایان دنیای واقعی بدانیم، اما هنوز مشخص نیست که این افراد مصداقی از آن چیزی باشند که P4 می‌گوید. به نظر من این گزاره سه ادعا دارد:

(P4A) S در حالت فقدان گرایش هیجانی نسبت به عمل ϕ قرار دارد.

(P4B) ممکن نیست S قضاوتی اخلاقی نسبت به عمل ϕ انجام دهد.

(P4C) ممکن نبودن قضاوت اخلاقی از سوی S نسبت به عمل ϕ ، معلول حالت فقدان گرایش هیجانی وی نسبت به آن عمل است.

بنابراین اگر پرینز بخواهد صدق P4 را از مسیر افراد دچار APD نشان دهد، باید نشان دهد چنین افرادی این سه شرط اخیر را احراز می‌کنند. در باب P4A پرینز اشاره می‌کند به تحقیقاتی که مدعی است درستی آن را نشان می‌دهند [Cleckley, 1988]. همچنین نقل قولی که در توصیف افراد دچار APD آوردم هم می‌تواند موید همین مطلب باشد.

با فرض اینکه S^{APD} به معنای آن باشد که "(به ازای هر S) دچار اختلال شخصیت ضداجتماعی است"، استدلال پرینز برای تایید P4B به شکل زیر است:

(P7) اگر S^{APD} درکی از مفاهیم اخلاقی نداشته باشد آنگاه ممکن نیست S^{APD} قضاوتی اخلاقی نسبت به عمل ϕ انجام دهد.

(P8) S^{APD} درکی از مفاهیم اخلاقی ندارد.

∴ (P9) ممکن نیست S^{APD} قضاوتی اخلاقی نسبت به عمل ϕ انجام دهد.

در توضیح P7، ممکن است پرینز بگوید از آنجایی که قضاوت‌های اخلاقی حاوی مفاهیم اخلاقی هستند، پس اگر کسی نتواند مفاهیم اخلاقی را درک کند، امکان قضاوت اخلاقی هم ندارد. آنچه در اینجا مهم است مقدمه P8 است. چه شواهد یا دلیلی برای آن وجود دارد؟ پرینز معتقد است APD ها درکی از مفاهیم اخلاقی ندارند [Cleckley, 1988: 40] و می‌نویسد [Prinz, 2007: 43]:

"آنها از اصطلاحات اخلاقی به گونه‌ای استفاده می‌کنند که به طرز چشمگیری، جدا از شیوه‌ای است که افراد غیرجامعه‌ستیز از آن اصطلاحات استفاده می‌کنند. این انحراف‌ها نشان می‌دهد که آنها فاقد مفاهیم اخلاقی هستند. یا حداقل مفاهیم اخلاقی آنها اساساً با ما متفاوت است."

برای تایید P8 پرینز استدلالی دیگری را اضافه می‌کند [Prinz, 2007: 43] که من آن را به شکل زیر صورت‌بندی می‌کنم:

(P10) اگر S^{APD} قادر به تمایز میان قواعد اخلاقی از قواعد عرفی نباشد آنگاه S^{APD} درکی از مفاهیم اخلاقی ندارد.

S^{APD} (P11) قادر به تمایز میان قواعد اخلاقی از قواعد عرفی نیست.

∴ (P8) S^{APD} درکی از مفاهیم اخلاقی ندارد.

مقدمه P10 مبتنی بر این فرض است که میان قواعد اخلاقی و قواعد عرفی تمایز وجود دارد. طبق نظر روان‌شناسان رشد، معیارهای اخلاق عبارت از قابلیت تعمیم، احساس الزام، تغییرناپذیری و استقلال از قوانین و تایید مراجع اقتدار هستند، حال آنکه معیارهای عرفی اخلاق، نسبت رفتاری، تغییرپذیری و وابستگی به قوانین و مراجع اقتدار هستند. آزمایش‌های گوناگونی تایید کردند که کودکان چنین تمایزی را برقرار می‌کنند [Smetana *et al.*, 1984: 281-284].

پرینز برای نشان‌دادن صحت P11 به نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات بلر آزمایشی که توسط بلر انجام شده است، استناد می‌کند که نشان می‌دهد [Blair, 1995]:

الف) جامعه‌ستیزها تمایزی میان سناریوهای اخلاقی و عرفی قایل نشدند؛

ب) برخلاف انتظار بلر، جامعه‌ستیزان به جای آنکه با تخلفات اخلاقی مانند تخلفات عرفی برخورد کنند، با تخلفات عرفی مانند تخلفات اخلاقی برخورد کردند؛ و همچنین

ج) مشخص شد که جامعه‌ستیزها، پاسخ‌های خود را کمتر بر مبنای به‌زیستی قربانی توجیه می‌کردند.

بلر این نتیجه را به عنوان دروغ‌گویی جامعه‌ستیزها در نظر گرفت. از آنجایی که جامعه‌ستیزهای مورد آزمایش افرادی زندانی بودند سعی می‌کردند برای آزاد شدن تمام موارد را وابسته به اقتدار در نظر بگیرند. بلر برای تصحیح این قسمت از تحقیقاتش آزمایش دیگری انجام داد که آزمودنی‌ها در آن کودکانی بودند که علایم APD داشتند. نتیجه این آزمایش عکس چیزی بود که در آزمایش قبل به دست آمد [Blair, 1997].

با فرض درستی تحقیقات بلر، P11 صادق به نظر می‌رسد. بنابراین با همنشینی آن کنار P10 می‌توان P8 را استنتاج کرد. با کنار هم قرارگرفتن P7 و P8 به P9 می‌رسیم. P9 تاییدی را فراهم می‌کند که نشان می‌دهد APDها شرط P4_B را احراز می‌کنند.

حالا باید دید نمونه APD می‌تواند شرط P4_C را هم فراهم کند یا خیر. به گمانم یک سیر استدلالی برای P4_C را می‌توان با در نظر گرفتن دو نقل قولی که می‌آید، به پرینز نسبت داد [Prinz, 2006: 32]:

"من فکر می‌کنم که جامعه‌ستیزها بد رفتار می‌کنند زیرا نمی‌توانند قضاوت‌های اخلاقی واقعی داشته باشند. این قضاوت‌ها به درک اخلاق کمک می‌کنند، اما دلیل خوبی وجود دارد که فکر کنیم جامعه‌ستیزها، مفاهیم اخلاقی ندارند یا حداقل مفاهیم اخلاقی مانند مفاهیمی که افراد عادی دارند را ندارند. جامعه ستیزها اذعان می‌کنند که اعمال مجرمانه آنها "نادرست" است اما اهمیت این کلمه را درک نمی‌کنند."

همچنین [Prinz, 2007: 46]:

"هر ... نظریه‌ای در مورد [APD] ... در اینجا اتفاق نظر دارند ... که عقب‌ماندگی اخلاقی [جامعه‌ستیزها] ناشی از عقب‌ماندگی هیجانی است. عملکرد ضعیف در تمایز [قواعد] اخلاقی/عرفی ناشی از کمبودی در هیجانات اخلاقی [آنها است که این کمبود خود] ناشی از کمبودی در [سیستم] بازداری [رفتار] است. نکته کلیدی این است که ... این روایت [ها]، جامعه‌ستیزی را یک اختلال هیجانی می‌دانند. [بنابراین] کوری اخلاقی جامعه‌ستیزها از کوری

هیجانی ناشی می‌شود. ... اگر قضاوت‌های اخلاقی ذاتاً محرک هستند، ممکن است به این دلیل باشد که مفاهیم اخلاقی استاندارد اساساً پر از هیجانات هستند."

صورت‌بندی استدلالی که من می‌خواهم در دفاع از پرینز با توجه به این دو نقل قول برای P4c بیاورم به این صورت است:

(P12) انجام عمل ϕ از سوی S^{APD} معلول ممکن‌نبودن قضاوت اخلاقی از سوی S^{APD} نسبت به عمل ϕ است.

(P13) ممکن‌نبودن قضاوت اخلاقی از سوی S^{APD} نسبت به عمل ϕ ، معلول عدم درک S^{APD} از مفاهیم اخلاقی است.

(P14) عدم درک S^{APD} از مفاهیم اخلاقی، معلول حالت فقدان گرایش هیجانی وی نسبت به عمل ϕ است.

پرینز مقدمه P12 را این‌گونه بیان کرده است [Prinz, 2007: 44]:

"من فکر می‌کنم که جامعه‌ستیزها بد رفتار می‌کنند زیرا نمی‌توانند قضاوت‌های اخلاقی واقعی داشته باشند».

به نظرم، پرینز در این مورد ممکن است بگوید اول اینکه مشخص شده است که APDها تمایز میان قواعد اخلاقی/عرفی را درک نمی‌کنند. دوم اینکه پرینز معتقد به درون‌گرایی انگیرشی در اخلاق است. طبق این ادعا قضاوت‌های اخلاقی، انگیزشی در قضاوت‌کننده برای انجام/ترک عمل ایجاد می‌کنند. حال که S^{APD} عمل ϕ را که عملی نادرست است انجام داده، پس مشخص است که وی انگیزه‌ای برای ترک آن نداشته است و با فرض صدق درون‌گرایی انگیزشی، این نشان می‌دهد که وی قضاوتی اخلاقی نسبت به ϕ نداشته است. چنان که پرینز می‌گوید [Prinz, 2007: 44]:

"در جامعه‌ستیزی، نقص در انگیزش اخلاقی با نقص در شایستگی اخلاقی همراه است. این نشان می‌دهد که این دو به هم مرتبط هستند."

در مورد P13 پیش از این، هنگام بحث از P4B صحبت شد و استدلال آن را به نقل از پرینز شرح دادم. دلیل صدق P14 را نیز می‌توان در این جمله پرینز یافت [Prinz, 2007: 46]

"اگر قضاوت‌های اخلاقی ذاتاً محرک هستند، ممکن است به این دلیل باشد که مفاهیم اخلاقی استاندارد اساساً پر از هیجانات هستند."

این جمله نه‌تنها سیر استدلال از P12 تا P14 را نشان می‌دهد بلکه نشان می‌دهد چرا APDها فاقد مفاهیم اخلاقی هستند. آنها مفاهیم اخلاقی ندارند زیرا گرایش‌های هیجانی نسبت به عمل خود یا دیگران ندارند. و چون آنها فاقد مفاهیم اخلاقی‌اند، پس قضاوت اخلاقی هم نمی‌کنند؛ و چون قضاوت اخلاقی نمی‌کنند در نتیجه انگیزشی که معلول هیجانات سازنده مفاهیم اخلاقی در این قضاوت‌هاست را دارا نیستند و بنابراین نمی‌توانند از عمل نادرست خود جلوگیری به عمل آورند. این استدلال چند نتیجه به همراه دارد:

(C1) انجام عمل ϕ از سوی S^{APD} معلول عدم درک S^{APD} از مفاهیم اخلاقی است.

(C2) انجام عمل ϕ از سوی S^{APD} معلول حالت فقدان گرایش هیجانی وی نسبت به عمل ϕ است.

(C3) ممکن‌نبودن قضاوت اخلاقی از سوی S^{APD} نسبت به عمل ϕ معلول حالت فقدان گرایش هیجانی وی نسبت به عمل ϕ است.

از میان این سه نتیجه، C3 نشان می‌دهد که نمونه APD ها می‌توانند شرط P4c را احراز کنند. با این توضیحات به نظر می‌رسد APD ها هر سه شرط P4a تا P4c را احراز می‌کنند و از این جهت پرینز توانسته است درستی مقدمه P4 را نشان دهد. با مشخص شدن درستی این مقدمه و همنشینی آن در کنار P5 و P6 می‌توان PME^{EC4} را به درستی استنتاج کرد.

نقدهای وارد شده به پرینز

همان‌طور که آمد پرینز برای نشان دادن درستی MET^E ، چهار دسته از شواهد را در قالب دو مدل CaM (مدل علی) و CoM (مدل برساخت) ارایه کرد. من به جهت محدودیت شواهدی که وی در تایید CaM آورد را کنار می‌گذارم و به سراغ شواهدی می‌روم که وی در تایید CoM آورده است.

نقدی بر شرط کافی بودن هیجانات

پرینز در توجیه کافی بودن گرایش‌های هیجانی برای قضاوت اخلاقی به آزمایشی که تحیر اخلاقی را در پی داشت، استناد می‌کند. در مطالعه استنلی و همکاران [Stanley et al., 2019] ادعا شده که می‌توان برای تحیر اخلاقی، تبیینی مبتنی بر دلیل یافت. طبق این مطالعه آزمودنی‌ها حداقل به یک دلیل، یعنی احتمال آسیب، حساس بوده‌اند و این منشا قضاوت اخلاقی آنها بوده است. برای نمونه رانندگی در حالت مستی حتی اگر راننده به سلامت به مقصد برسد و هیچ آسیبی به دیگران وارد نکند، همچنان ضد اخلاقی است زیرا احتمال آسیب برای این عمل همچنان قابل تصور است. در مورد زنای بین خواهر و برادر هم همین تحلیل را می‌توان به کار گرفت. به طور خلاصه [Stanley, 2019: 122]:

"احتمال آسیب به عنوان یک توجیه معقول برای محکومیت [چنین اعمالی] حتی در غیاب آسیب واقعی عمل می‌کند. سپس [قضاوت‌کنندگان] می‌توانند دلایلی را برای محکومیت این اعمال ذکر کنند، بدون اینکه تضمین‌های موجود در این نوشته‌ها، مبنی بر اینکه آسیب واقعی رخ نداده، را رد کنند."

نقدهایی بر شرط لازم بودن هیجانات

پرینز برای نشان دادن اینکه گرایش‌های هیجانی برای قضاوت‌های اخلاقی ضروری و لازم هستند، P4 را اظهار کرد و برای آنکه درستی آن را نشان دهد به یافته‌های محققان در باب افراد دچار اختلال شخصیت ضد اجتماعی (APD) مراجعه می‌کند. طبق تحلیل من، P4، سه لازمه P4a تا P4c را در پی داشت. من سعی کردم دلایل پرینز برای اینکه APD ها برخورد از هر یک از این سه لازمه هستند را بررسی کنم. در ادامه شواهد پرینز برای هر یک از این سه لازمه را از طریق تحقیقات تجربی انجام شده به چالش خواهیم کشید.

نقدهای معطوف به P4a

با جایگذاری APD ها در P4a، پرینز ادعا می‌کند:

$S^{APD}(P4a)$ ، در حالت فقدان گرایش هیجانی نسبت به عمل ϕ قرار دارد.

برخلاف P4a، برخی از محققان، مدعی هستند که یافته‌های تحقیقاتی که ادعا می‌کنند افراد دچار APD فاقد هیجانات هستند بیش از حد متورم شده‌اند [Larsen, 2022: 179]:

"محققان باید این نظریه را که افراد دچار اختلال شخصیت ضد اجتماعی هیچ هیجانی ندارند، کنار بگذارند و آن را با این تصور ظریف‌تر و محتمل‌تر جایگزین کنند که جامعه‌ستیزی ممکن

است اختلالی در درجه‌ای از کمبودهای هیجانی خاص باشد [نه فقدان تمام عیار هیجانات]. چنین نظریه‌ای از این فرضیه (جایگزین و بدیع) حمایت می‌کند که افراد دچار اختلال شخصیت ضداجتماعی، از نظر قضاوت‌ها و ارزش‌های اخلاقی دارای تفاوت‌های بسیار پیچیده‌تر، ظریف‌تر و خاصی‌ای هستند.

برای نمونه تحقیقات گوناگونی وجود دارد که نشان می‌دهد APDها اگرچه در تجربه همدلی دچار نقص هستند اما برخی هیجانات مانند خشم واکنشی و لذت حاصل از پاداش را تجربه کنند [Marsh, 2013; Decety et al., 2013]. ممکن است در اینجا گفته شود می‌توان P4A را با توجه به نقص در همدلی در APDها اصلاح کرد. این ممکن است اما برای پرینز سودی ندارد. زیرا پرینز معتقد است همدلی نه برای قضاوت اخلاقی، نه برای رشد اخلاقی و نه برای سلوک اخلاقی ضروری نیست. همدلی برای قضاوت اخلاقی ضروری نیست زیرا ممکن است ما نسبت به شخص یا اشخاصی همدلی داشته باشیم اما قضاوت اخلاقی ما معطوف به آنها نباشد. مثلاً ممکن است پنج بیمار نیازمند پیوند اعضا وجود داشته باشند که رنج می‌کشند. ما می‌توانیم با آنها همدلی کنیم اما همدلی ما باعث نمی‌شود که پیوند زدن اعضای بدن یک قاتل دیوانه به آنها را اخلاقاً درست بدانیم. دوماً سایر هیجانات اخلاقی، خواه همدلی رخ داده باشد یا نه، می‌توانند بدون نیاز به همدلی، قضاوت اخلاقی ما را شکل دهند [Prinz, 2011].

اما فرض کنید که پرینز از موضع اخیر خود درباره همدلی عقب‌نشینی کند. در این صورت آیا ممکن است نقد اخیر با مشکل مواجه شود؟ ممکن است این طور باشد اما سوالی اینجا وجود دارد که چرا فقدان همدلی در APDها در سایرین که از این فقدان رنج می‌برند علت عدم قضاوت اخلاقی نمی‌شود؟ توضیحات بعدی، انتقاد این سوال را روشن می‌کند.

در متن بازنگری‌شده ویرایش پنجم از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی، یکی از ملاک‌های تشخیصی اختلال شخصیت خودشیفته (Narcissistic personality disorder; NPD)، فقدان همدلی است. در توصیف این ویژگی NPDها آمده است - [American Psychiatric Association, 2022: 761-762]:

"به طور کلی افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته فاقد احساس همدلی هستند و در شناخت تمایلات، تجارب فردی، و احساسات دیگران با مشکل مواجه هستند ... آنها معمولاً میزانی از همدلی شناختی دارند ... اما فاقد همدلی هیجانی هستند (احساس مستقیم هیجانانی که سایرین احساس می‌کنند)."

اما نکته جالبی بین NPDها و APDها وجود دارد [American Psychiatric Association, 2022: 763]:

"افراد مبتلا به شخصیت خودشیفته الزاماً دارای ویژگی‌های تکانشگری، پرخاشگری و فریبکاری نیستند ... و ... معمولاً فاقد سابقه‌ای از اختلال سلوک دوران کودکی و یا رفتار بزهکارانه دوران بزرگسالی هستند."

پرینز معتقد است که رفتارهای نابهنجار APDها ناشی از این است که آنها دچار کوری هیجانی هستند. به این صورت که طبق نظر وی، کوری هیجانی APDها مانع از درک مفاهیم اخلاقی می‌شود و این عدم درک مفاهیم اخلاقی خود علتی برای رفتارهای نابهنجار است. اما در مورد NPDها چرا چنین چیزی رخ نمی‌دهد؟ به نظر NPDها هم به جهت فقدان همدلی، دچار کوری هیجانی هستند، اما چنین رفتارهایی غالباً از آنها سر نمی‌زند. بنابراین در مورد NPDها باید گفت یا کوری هیجانی آنها مانع از درک مفاهیم اخلاقی نشده است یا اگر چنین

ممانعتی هم رخ داده باشد راه دیگری برای درک مفاهیم اخلاقی وجود دارد که NPD ها از طریق آن راه توانسته‌اند این کاستی را جبران کنند. با این توضیح پس شاهد APD ها نمی‌تواند در تایید لازم‌بودن گرایش‌های هیجانی برای قضاوت اخلاقی کارساز باشد.

نقدهای معطوف به $P4_B$ و $P4_C$

با جایگذاری APD ها در $P4_B$ و $P4_C$ خواهیم داشت:

($P4_B$) ممکن نیست S^{APD} قضاوتی اخلاقی نسبت به عمل ϕ انجام دهد.

($P4_C$) ممکن نبودن قضاوت اخلاقی از سوی S^{APD} نسبت به عمل ϕ ، معلول حالت فقدان گرایش هیجانی وی نسبت به آن عمل است.

پرینز معتقد است علی‌رغم تحقیقاتی که موید قضاوت اخلاقی از سوی APD ها، اما این قضاوت‌ها، قضاوت‌های واقعی نیستند. بنابراین وی $P4_B$ را از این جهت نقض شده نمی‌داند. از سوی دیگر دلیل پرینز برای $P4_B$ (و متناظر با آن $P4_B$) مبتنی بر این بود که:

(P8) S^{APD} درکی از مفاهیم اخلاقی ندارد.

پرینز P10 را صادق می‌داند زیرا معتقد است:

(P11) S^{APD} قادر به تمایز میان قواعد اخلاقی از قواعد عرفی نیست.

پرینز در تایید P11 به تحقیقات بلر رجوع می‌کند، اما یافته‌های جدید، تحقیقات بلر را به چالش می‌کشد. برای نمونه پژوهش آهارونی و همکاران روی ۱۳۹ زندانی دچار APD نشان می‌دهد که این فرضیه که APD ها نمی‌توانند به‌درستی بین تخلفات اخلاقی (Moral wrongs) و تخلفات عرفی (Conventional wrongs) تمایز قایل شوند، نادرست است [Aharoni et al., 2012]. این آزمایش نشان می‌دهد برخلاف فرضیه اولیه، نمره کلی (یا PCL-R) APD ها پیش‌بینی‌کننده عملکرد در تکلیف تمایز اخلاقی/عرفی نبود. به عبارت دیگر، افراد با نمرات بالاتر APD ها به همان اندازه افراد با نمرات پایین‌تر یا گروه کنترل قادر به تمایز بین تخلفات اخلاقی و عرفی بودند. در نتیجه، داده‌های این مطالعه شواهد کافی برای این ادعا که APD ها نمی‌توانند مفاهیم اخلاقی را درک کنند، ارائه نمی‌دهند.

اگر تحقیقات آهارونی و همکاران درست باشد، آنگاه $P4_C$ هم دچار مشکل می‌شود. زیرا یکی از مقدمات استدلالی که به نفع آن آوردم، یعنی P13، موجه نیست. چون P13 وابسته به درستی P8 و P11 است و درستی این دو با توضیحات اخیر با مشکل مواجه است.

نقدی بر محدودیت‌آفرینی CoM برای استدلال اخلاقی

طبق نظر CoM هیجان‌ات مولفه درونی مفاهیم اخلاقی هستند. همان‌طور CoM ادعا می‌کند هیجان‌ات شرط لازم یا کافی برای قضاوت های اخلاقی هستند، بنابراین برای دستیابی به قضاوت اخلاقی، استدلال اخلاقی ضروری نیست. در تایید نکته اخیر، همان‌طور که پرینز ادعا می‌کند استدلال‌های اخلاقی تنها کارکرد رفع اختلاف اخلاقی دارد [Prinz, 2007: 124-125]. اما تحقیقات گرین و همکاران نشان می‌دهد که در موقعیت‌هایی که قضاوت اخلاقی فایده‌گرایانه رخ می‌دهد، قضاوت‌های اخلاقی محصول استدلال اخلاقی هستند [Greene et al., 2001].

نتیجه‌گیری

پرینز براساس تلقی معرفت‌شناختی از نظریه هیجان‌گرایی اخلاقی مدعی است که اخلاق به هیجانات بدن معنا به نحو ذاتی وابسته است که مفاهیم اخلاقی بازنمایاننده هیجاناتی هستند که ناظر در نتیجه احساس تایید و عدم تایید برآمده از خاصه‌های اخلاقی، گرایش به آنها دارد. بنابراین مفاهیم اخلاقی، بر ساخته از هیجانات هستند. طبق مدل برساخت، این به معنای آن است که هیجانات برای اخلاقی شرط لازم و کافی هستند.

طبق تحقیقات اخیر که در بخش انتقادات آمد، شواهد علمی پرینز نمی‌توانند از مدل برساخت حمایت کنند. این به معنای آن نیست که مدل برساخت نادرست است. پرینز برای دفاع از مدل برساخت، در معنای کافی بودن هیجانات برای اخلاق، باید شاهد/شواهدی علمی را دست و پا کند که نشان می‌دهد/می‌دهند در آن فرد/افراد بدون آنکه محتمل باشد در فرآیندی توجیهی-استدلالی قرار گرفته‌اند، به صرف برخورداری از گرایشی هیجانی، قضاوت اخلاقی می‌کند/می‌کنند. اما برای دفاع از مدل برساخت، در معنای لازم بودن هیجانات برای اخلاق، یا باید نمونه‌ای غیر از APD ها که فاقد درک شناختی از تمایز تخلفات اخلاقی/عرفی هستند را بیابد یا نشان دهد APD ها برخلاف شواهد جدید واقعاً درکی شناختی از تمایز مذکور ندارند یا برای برقراری ارتباط میان اظهار قضاوت اخلاقی با هیجانات به عنوان مولفه‌های سازنده آنها، به حد وسطی غیر از درک شناختی تمایز تخلفات اخلاقی/عرفی متوسل شود.

همچنین انتقادات وارد بر مدل برساخت مانع از آن نیست که کسانی، از جمله پرینز، از مدل علی حمایت کنند. حتی اگر ممکن نباشد شواهدی برای درستی مدل برساخت پیدا کرد، باز هم مدافعان هیجان‌گرایی اخلاقی، به طور خاص، و احساسات‌گرایی اخلاقی، به طور عام، می‌توانند از نقش علی هیجانات و احساسات در اخلاق دفاع کنند. به نظر می‌رسد، در حال حاضر شواهد و اجماعی تقریباً قاطع وجود دارد که نشان می‌دهد هیجانات در ایجاد قضاوت‌های اخلاقی نقش دارند. بنابراین، امثال پرینز، نیاز ندارند که بر ادعایی حداکثری مانند مدل برساخت، برای دفاع از نقش هیجانات در اخلاق اصرار بورزند.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: میثم مولائی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Aharoni E, Sinnott-Armstrong W, Kiehl KA (2012). Can psychopathic offenders discern moral wrongs? A new look at the moral/conventional distinction. *Journal of Abnormal Psychology*. 121(2):484-497.
- American Psychiatric Association (2022). *Diagnostic and statistical manual of mental disorders: Fifth edition text revision DSM-5-TR™*. Washington, DC: American Psychiatric Association Press.
- Aristotle (2000). *Nicomachean Ethics*. Crisp R, translator. Cambridge: Cambridge University Press.
- Blair RJR (1995). A cognitive developmental approach to morality: Investigating the psychopath. *Cognition*. 57(1):1-29.
- Blair RJR (1997). Moral reasoning and the child with psychopathic tendencies. *Personality and Individual Differences*. 22(5):731-739.
- Cleckley H (2015). *The mask of sanity: An attempt to reinterpret the so-called psychopathic personality*. Brattleboro: Echo Point Books & Media.

- Decety J, Skelly LR, Kiehl KA (2013). Brain response to empathy-eliciting scenarios involving pain in incarcerated individuals with psychopathy. *JAMA Psychiatry*. 70(6):638-645.
- Greene JD, Sommerville RB, Nystrom LE, Darley JM, Cohen JD (2001). An fMRI investigation of emotional engagement in moral judgment. *Science*. 293(5537):2105-2108.
- Haidt J, Björklund F, Murphy S (2000). Moral dumbfounding: When intuition finds no reason. *Lund Psychological Reports*. 1(2).
- Hume D (1998). An enquiry concerning the principles of morals. Beauchamp TL, editor. Oxford: Clarendon Press.
- Hume D (2000). A treatise of human nature. Norton DF, Norton MJ, editors. Oxford: Clarendon Press.
- Kant I (2002). Groundwork for the metaphysics of morals. Wood AW, translator. New Haven: Yale University Press.
- Larsen RR (2022). Are psychopaths moral-psychologically impaired? Reassessing emotion-theoretical explanations. *Mind & Language*. 37(2):177-193.
- Locke J (1975). An Essay Concerning Human Understanding. Nidditch PH, editor. Oxford: Clarendon Press.
- Marsh AA (2013). What can we learn about emotion by studying psychopathy?. *Frontiers in Human Neuroscience*. 7:181.
- McDowell J (1985). Values and Secondary qualities. In: Honderich T, editor. *Morality and objectivity*. New York: Routledge. p. 110-129.
- Nagel T (1970). The possibility of altruism. Princeton: Princeton University Press.
- Prinz JJ (2002). Furnishing the mind: Concepts and their perceptual basis. Cambridge: MIT Press.
- Prinz JJ (2004). Gut reactions: A perceptual theory of emotion. New York: Oxford University Press.
- Prinz JJ (2006). The emotional basis of moral judgments. *Philosophical Explorations*. 9(1):29-43.
- Prinz JJ (2007). The emotional construction of morals. New York: Oxford University Press.
- Prinz JJ (2008). Is morality innate?. In: Sinnott-Armstrong W, editor. *Moral Psychology, Volume 1*. Cambridge: MIT Press.
- Prinz JJ (2011). Is empathy necessary for morality?. In: Coplan A, Goldie P, editors. *Empathy: Philosophical and psychological perspectives*. Oxford: Oxford University Press. p. 211-229.
- Prinz JJ (2016). Sentimentalism and the moral brain. In: Matthew Liao S, editor. *Moral brains: The neuroscience of morality*. Oxford: Oxford University Press. p. 45-73.
- Smetana JG, Kelly M, Twentyman CT (1984). Abused, neglected, and nonmaltreated children's conceptions of moral and social-conventional transgressions. *Child Development*. 55(1):277-87.
- Stanley ML, Yin S, Sinnott-Armstrong W (2019). A reason-based explanation for moral dumbfounding. *Judgment and Decision Making*. 14(2): 120-129.